

میرزا علی محمدخان تربیت

صمد سرداری نیا

محقق و کارمند بازنشسته صدا و سیمای مرکز آذربایجان شرقی

میرزا علی محمدخان تربیت، فرزند میرزا صادقخان و برادر کوچک محمدعلی تربیت، یکی از جوانان فرهیخته و مبارز تبریز در دوران مشروطیت بود. وی از دوران نوجوانی در مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شرکت کرد و در طول عمر کوتاهش به کارهای بس بزرگی دست زد و آخر سر نیز در ۲۸ سالگی، جان در ره انقلاب فدا کرد. این جوان زنده‌باد، چنان کارنامه درخشانی از خود به یادگار گذاشته که مورد تحسین مورخان و اهل قلم قرار گرفته است.

دکتر مهدی ملک‌زاده، فرزند شادروان ملک المتکلمین، درباره این مبارز ارزنده می‌نویسد: «میرزا علی محمدخان تربیت، یکی از شجاعان آزادی‌طلب و مفاخر ملیون محسوب می‌شد و در لیاقت و شایستگی و شخصیت، در میان تمام سردسته‌های قشون ملی بی‌نظیر بود.» این پزشک تاریخ پژوه، در جای دگر اثرش اضافه می‌کند: «میرزا علی محمدخان تربیت، میان سران مجاهدین، در پاکدامنی، تقوا و شجاعت بی‌نظیر بود».^۱

دکتر مهدی مجتهدی در اثر وزین خود رجال آذربایجان در عصر مشروطیت می‌نویسد: «می‌گویند اگر این جوان که آتش‌پاره بود می‌ماند، منشأ آثار بیشتر در مشروطیت ایران می‌شد. تقی‌زاده او را فرزند روحانی خود دانسته، کتاب گاه‌شماری خود را به روح او اهداء کرده بود».^۲

کسروی نیز او را چنین معرفی می‌کند: «میرزا علی محمدخان، با آنکه جوان کم سالی بود در سایه دلیری و کوشش نزد همگی گرامی بود و روز به روز بر شهرتش می‌افزود».^۳

علی محمدخان تربیت، در ۱۳۰۰ق در تبریز دیده به هستی گشود و در مدرسه آمریکایی تبریز و تهران تحصیل کرده بود.^۴

در دوران قبل از مشروطیت، او به اتفاق برادر بزرگش محمدعلی تربیت، کتابخانه‌ای به نام تربیت در تبریز دایر کرده بودند که عهده‌دار توزیع روزنامه نیز بودند.

در این کتابخانه، اشخاص منورالفکر جمع می‌شدند و در آنجا درخصوص مسائل سیاسی، علمی و ادبی صحبت می‌کردند. این جمع پس از مدتی تصمیم گرفتند مجله‌ای به نام گنجینه فنون تأسیس کنند.^۵ علی محمدخان، در اوایل مشروطیت همراه خویشاوند خود سید حسن تقی‌زاده، عازم آن سوی ارس شد و سر از تهران درآورد. تقی‌زاده در این زمینه می‌نویسد: «در سفر دوم که اول مشروطه بود با مرحوم میرزا علی محمدخان تربیت از رودخانه گذشتیم، باز رفتیم «ونند» [روستای زادگاه پدر تقی‌زاده]. جنگ ارمنی و مسلمان بود ... تقریباً شانزده روز با مرحوم میرزا علی محمدخان تربیت آنجا ماندیم ... بالاخره آمدیم به جلفا رسیدیم و از آنجا عازم تهران شدیم؛ یعنی به تفلیس و باکو رفته از آنجا با کشتی به رشت آمدیم و روز دهم رمضان (۱۳۲۴ق) به تهران رسیدیم».^۶

تقی‌زاده در تهران بود که خبر انتخابش به نمایندگی مجلس از سوی مردم تبریز را می‌شنود و وارد خانه ملت می‌شود. تا اینکه در دوم تیرماه ۱۲۸۷ محمدعلی شاه، مجلس را به توپ بست و علی محمدخان نیز همراه تقی‌زاده به سفارت انگلیس، پناهنده و پس از خروج از سفارت، از راه رشت، راهی آن سوی ارس می‌شود. وی در تفلیس، همراه تقی‌زاده بود که برادر بزرگش محمدعلی تربیت نیز که از تبریز فرار کرده بود به آنان می‌پیوندد. تقی‌زاده می‌نویسد: «ما مصمم شدیم که دو نفری، یعنی من و میرزا محمدعلی‌خان و مرحوم حسین آقا پرویز که با ما بود سه نفری به طرف اروپا برویم».^۷

پس از رفتن تقی‌زاده، علی محمدخان به باکو و از آنجا همراه عده‌ای از مجاهدین به رشت می‌رود. ابراهیم فخرایی می‌نویسد: «علی محمدخان تربیت، از مجاهدین متهور و روشنفکر بود که

به عزم استمداد از کمیته انقلابی تفلیس به رشت آمد و با کشتی لنگران عازم بادکوبه شد و یک ماه همراه مجاهدین قفقازی و گرجی بازگشت و عضو «کمیته ستار» شد.^۸

کسروی می نویسد: «در آن روزها بسیاری از مردم دچار این کوتاه اندیشی بودند که شورش را تنها بست نشینی می دانستند و آن را کار بزرگی می شماردند ولی در رشت بیرون از این رویه کارها، دسته‌ای در نهران می کوشیدند تا شورش درستی برانگیزند. اینان معزالسلطان و برادرانش و چند تن دیگر بودند. در این هنگام، در قفقاز نیز کسانی از ایرانیان می کوشیدند اگر بتوانند گیلان را بشوراندند. ستارخان گاهی این را می گفت: «ای کاش یک شهر دیگری نیز می شورید تا محمدعلی میرزا نمی توانست همه نیروی خود را بر سر تبریز بیازماید.» و چون در آن روزها میانه قفقاز و آذربایجان آمد و شد بسیار می شد و از آن سوی، انبوهی از باشندگان باکو و تفلیس، بازرگانان و کارگران آذربایجان بودند، این آرزوی ستارخان در آنجا شهرت پیدا کرد و چون کمیته سوسیال دموکرات قفقاز هوادار آزادی ایران بود و کسانی از سردستگان آذربایجانی با آن کمیته پیوستگی داشتند (از سوچی میرزا و حاج شیخ حسین اشگریز و دیگران) اینان نیز با همداستانی از کمیته، چشم به سوی گیلان داشتند و چون از اندیشه و کوشش معزالسلطان و یاران او آگاه شدند بی‌درنگ به همدستی برخاستند. میرزا کریم‌خان برادر معزالسلطان به قفقاز رفته با کارکنان کمیته آشنا شد و از آنجا دسته‌ای از داوطلبان را با ابزار فراوان همراه آورد. اینان نخست، انجمن پنهانی به نام «کمیته ستار» پدید آوردند که ما از اقدامهای آن نامه‌های معزالسلطان و حاج میرزا محمدعلی خان مغازه را شنیده‌ایم.

حاج حسین آقا اسکندانی و آقا گل اسکندانی و ولیکوف گرجی و یفرم‌خان ارمنی و نیز میرزاحسین کسمائی که زبان سخنگویی داشت و میرزا علی محمدخان تربیت خویشاوند تقی‌زاده که جوان بسیار غیرتمند و بی‌باکی بود و پس از بمباران مجلس، از تهران به قفقاز رفته و در این هنگام، همراه دیگران به رشت آمده بود با آنان همدست بودند. شاید میرزا کوچک (میرزا کوچک‌خان) نیز از همین هنگام با آنان پیوستگی داشت.

باری اینان، در نهران بسیج کار کرده، در پی بهانه و فرصت بودند که به شورش برخیزند و چون سپهدار در تنکابن بیرق مشروطه برافراشته و نیرویی با خود داشت، اینان کسانی نزد وی



فرستاده، خواستار شدند که آهنگ گیلان نماید و اینجا را به دست گیرد و چگونگی کار خود را با او گفتند. سپهدار چندان نمی خواست از تنکابن بیرون بیاید و او را هوس چنین کارها نبود ولی گیلانیان پای فشرده به آمدن خرسندش گردانیدند. در این میان، در رشت پیشامدی مردم را بر حکمران بشورانید و بدین سان خود به خود راه کار باز گردید.

چگونگی آنکه در سیزدهم بهمن (۱۲۸۷ شمسی) که روز عاشورا (۱۳۲۷ق) بود و مردم به شیوه دیرین دسته پدید آورده در کوچه و بازار می گردیدند، چنین رخ داد که یکی از کسان حکمران، میرزا علی اکبر نامی را از دسته تبریزیان بکشت. مردم از این خونریزی به هم برآمدند و تبریزی و رشتی دست یکی کرده از سردار افخم، کشنده را خواستند که به خون آن بی گناه به کيفرش رسانند. سردار افخم که با گیلانیان سرگران می داشت و آنان را هوادار مشروطه می دانست در این باره نیز سرگرانی نشان داده و از دادن کشنده خودداری کرد. مردم از او سخت برنجیدند. کمیته ستار فرصت را از دست نداده، کسانی نزد سپهدار فرستادند که او را به گیلان خوانند و از این سوی، خویشان دست به کار آوردند و روز نوزدهم بهمن هنگام پسین، شورش آغاز نمودند. بدین سان که شورشیان را که پنجاه تن کمابیش قفقازی میان ایشان بودند، در خانه معزالسلطان گرد آورده، تفنگ و فشنگ و نارنجک به ایشان بخشیدند و آنان را به دو دسته کردند که یک دسته همراه معزالسلطان بر سر باغ مدیریه که سردار افخم در آن مهمان و از همه جا ناآگاه سرگرم قماربازی بود روانه شد. یک دسته همراه میرزا علی محمدخان و میرزا حسین خان آهنگ سرای حکمرانی کردند. اینان ناگهان بر سرای حکمرانی رسیده گرد آنجا را فرو گرفتند و با سرباز و توپچی که با پاسبانی در آنجا بودند آغاز جنگ کردند. آواز تفنگ و بمب سراسر شهر را گرفت. در میان کشمکش، دو توپ نیز به دست آزادیخواهان افتاده آنها را به جاهای بلندی کشیده بر سرای گلوله باران نمودند. تا دو ساعت جنگ برپا بود. سربازان چون فرماندهی نداشتند بیش از آن ایستادگی نکرده سنگرها را رها نمودند. آزادیخواهان بر آنجا دست یافته تاراج نمودند و بر سر آتش زدند. از آن سوی، معزالسلطان و یارانش به یک بار بر سردار افخم ریخته او را با چند تن دیگر از پا انداختند. سردار افخم می خواست گریخته در گوشه ای پنهان گردد. معزالسلطان او را نگه داشته، یکی از قفقازیان با گلوله برخاکش انداخت.

بدینسان با یک جنبش، بیرق خودکامگی سرنگون گردید و دستگاه بیدادگری برچیده شد. آزادیخواهان شهر را به دست گرفته و از سرباز و قزاق، تفنگ و فشنگ باز گرفتند تا شب فرا رسد دوباره در شهر آرامش برپا گردید. درباره کشتگان سخنان گوناگون نگاشته‌اند. خود معزالسلطان و علی محمدخان در تلگراف خود به تبریز چنین می‌گویند:

«حاکم با ۳۶ حامی دولت مقتول، دو نفر از مجاهدین شهید».^۹

نظم و آرامش به مجرد اینکه در گیلان برقرار شد مجاهدین به دستور سپهدار به جانب قزوین به حرکت درآمدند. فرماندهان ارشد عبارت بودند از میرزا علی‌خان فاتح کجوری (دیوسالار)، عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران ملقب به «سردار محیی» گردید، علی محمدخان تربیت، حاج موسی‌خان میرپنج، بی‌رم، والیکو و فرماندهان جزء عمیدالسلطان، اسدالله‌خان میرپنج (ابوالفتح‌زاده)، ابراهیم‌خان منشی‌زاده، مشهدی صادق، میرزا کوچک‌خان، لاهوتی، وقارالسلطنه، اسکندرخان و چند نفر دیگر.

شاه در پیام تهدیدآمیزی که فرستاد متذکر شد که چنانچه متجاسران سر جای خود ننشینند، جان و مال همگی در معرض خطر است و تر و خشک را یکجا خواهد سوزانید. مجاهدین به تهدید شاه پاسخ گفتند ...

وقتی شاه ملتفت شد به تهدیداتش کمترین اعتنایی نمی‌شود دستور داد ستونی مرکب از چهار عراده توپ و تعدادی سرباز پیاده و سوار، از قزوین به جانب رشت حرکت کند و ضمناً به رشیدالممالک شاهسون توصیه کرد از ساحل دریا به گیلان حمله‌ور شود. شاهسونها در نخستین برخورد جنگی قدرت مجاهدین را ارزیابی کرده عقب نشستند و مجاهدین خط رشت-قزوین، بدون آنکه از پشت تهدید شوند، پیشرویشان را ادامه دادند.^{۱۰}

اردوی مجاهدین، شب ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ق/ ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸ش که به مناسبت تولد محمدعلی شاه، شهر چراغانی شده بود وارد قزوین شدند و پس از جنگ سختی، شهر را تسخیر کردند. علی محمدخان تربیت در عملیات آزادسازی شهر قزوین نیز همچون عملیات تسخیر سرای حکمرانی گیلان، نقش ارزنده‌ای ایفا کرد. دکتر ملک‌زاده می‌نویسد: «پس از مطالعه دقیق نقشه شهر قزوین و استحکاماتی که قشون دولتی بنا کرده و سنگربندی کرده بودند، فرماندهان قشون ملی

تصمیم گرفتند از دو طرف جنوب و شمال وارد شهر شوند و پس از تصرف نقاط حساس، ارگ دولتی را محاصره و احاطه نمایند.

یک دسته قشون ملی به ریاست پیرم و میرزا علی محمدخان تربیت و عمیدالسلطان از دروازه شاهزاده حسین و یک دسته به ریاست سردار محیی از شمال در نیمه شب وارد شهر شدند و با فریادهای زنده باد مشروطه و آزادی پیش رفتند و موانعی را که در مقابل خود دیدند یکی بعد از دیگری از میان برداشتند.^{۱۱}

«از شنیدن صدای بمب و شلیک مجاهدان، هنگامه غریبی در مجلس جشن دولتیان (به مناسبت تولد محمدعلی شاه) برپا شد. مدعوین که همه از مستبدان بودند سراسیمه رو به فرار گذاردند. سوارهای قرجه‌داغ، عالی قاپو را سنگربندی کردند و مشغول مدافعه شدند. خلاصه آن شب تا صبح در نقاط مختلف شهر جنگ برپا و صدای قژقژ گلوله دل‌های مستبدان را به لرزه در می‌آورد. وقت اذان صبح، مجاهدان میرزا علی خان متصرفالدوله در بیرون دروازه رشت، پس از جنگ مفصلی با قوای مسیح‌خان کاکاوند وارد شهر شدند، از هر طرف عمارت عالی قاپو، که مسکن حکومت و رئیس قشون و سوارهای قرجه‌داغی بود، محاصره و دو ساعت از آفتاب گذشته، میرزا ابوالقاسم‌خان نوری حکمران وقت و قاسم‌خان امیرتومان رئیس قزاق اسیر و قره‌داغیها مغلوب و خلع سلاح شدند. تا وقت ظهر یکسره سر و صداها خوابید، بقیه مجاهدان که در بین راه رشت بودند دسته دسته با بیرقهای سرخ وارد شدند. سردار محیی، متصرفالدوله، میرزا علی محمدخان تبریزی و میرزا مهدی‌خان طیب‌زاده و میرزا علی‌اکبرخان عظیم‌زاده و حاج احمد ترک، رؤسای انقلاب در جاهای عالی شهر منزل نمودند.»^{۱۲}

کمیسیونی در قزوین به عضویت معزالسلطان، حاجی میرپنج، تربیت، پیرم، سرنیک، محمودزاده و والیکو (پیش از بازگشت او به رشت) تشکیل شد. عمیدالسلطان به حکومت قزوین و متصرفالدوله به ریاست نظمیة انتخاب شد و انجمن ولایتی قزوین به عضویت شیخ محمدعلی الموتی، شیخ یونس، حاجی فضلعلی، حاج محمدحسین شاهرودی، حسین خیاط و شیخ ابوالقاسم عزیزی شهیر به شیخ‌خان، ضمن آگهی به مردم اعلام گردید.^{۱۳}

«پیش از آنکه قشون انقلابی از قزوین به طرف تهران حرکت کند، برای آنکه بهتر بتواند نقشه‌ای که در پیش داشتند اجرا نماید و مسئولیت هر یک از افراد و فرماندهان معلوم شود و وظیفه هر دسته در اجرای مأموریتی که بر عهده گرفته بود، روشن شود، قشون ملی را به دسته‌هایی تقسیم نمودند و ریاست هر قسمت را به عهده یکی از معاریف مشروطه‌خواهان واگذار کردند که در جنگها و مواقع سخت، لیاقت و شایستگی خود را نشان داده و در راه انقلاب خدماتی کرده بودند.

میرزا علی محمدخان تربیت و عمیدالسلطان برادر بزرگ سردار محیی، ریاست یک دسته پانصد نفری را بر عهده گرفتند.

روز ۲۹ خرداد (۱۲۸۸ شمسی) قشون ملی از قزوین به طرف ینگی امام حرکت کرد. بعد از ظهر آن روز (۱۹ تیرماه) مجاهدان که چند روز در بادامک با دشمن سرسخت جنگیده بودند و در نیمه شب بدون ساعتی استراحت، خود را به تهران رسانیدند و از ساعت ورود به جنگ و زد و خورد و دوندگی در آن هوای گرم مشغول بودند، چنان خسته و فرسوده و ناتوان شده بودند که بعضی بی‌اختیار به زمین می‌افتادند و بی‌هوش می‌شدند. آثار ناامیدی و تردید از ناصیه سرداران قشون ملی کم‌کم هویدا می‌شد و بدون آنکه خود متوجه باشند اظهار نگرانی می‌کردند.

ولی چهار بعد از ظهر، عامل تازه‌ای وارد کارزار شد و کفه ترازوی جنگ، تدریجاً به نفع مشروطه‌خواهان، سنگین شد. سردار محیی معزالسلطان، میرزا علی محمدخان تربیت و میرزا کوچک‌خان که هر سه از شجاعان قشون ملی بودند و عقب‌داری اردوی ملی را از قزوین به تهران بر عهده داشتند ... همین که از ورود اردوی ملی به تهران آگاهی یافتند با پانصد نفر مجاهد تازه‌نفس و استراحت کرده، که تحت فرمانشان بود، با عجله خود را به پایتخت رسانیدند و از دروازه قزوین وارد شهر شدند، سپس از خیابان امیریه، محله حسن‌آباد را دور زده به طرف مجلس رفتند. ورود این عده نیرومند، نعمتی بود که در آن موقع شدت و سختی نصیب مشروطه‌خواهان شد. نیمی از این قشون پانصد نفری را به یاری و تقویت یفرم، که با سرسختی با دشمن دست به گریبان بود، فرستادند و نیم دیگر، به فرماندهی میرزا علی محمدخان تربیت را مأمور کردند که



جناح مغرب قزاقخانه و میدان شرق را محاصره کند و کوشش نماید که از فشار قشون دولتی در جبهه‌ای که یفرم در آن می‌جنگید کاسته شود.

میرزا علی محمدخان و میرزا کوچک خان با سیصد نفر مجاهد، از خیابان نادری امروز وارد خیابان شاهپور شدند و خود را به ضلع شرقی مدرسه آلمانی که مشرف بر قزاقخانه بود و عمارتی مستحکم و مرتفع داشت رسانیدند و بدون زحمت مدرسه مذکور را اشغال نمودند و روی بامهای بلند و شیروانی سنگربندی کردند و یک توپ کوچک کوهستانی، که همراه داشتند، را در محل مرتفع و مناسبی استوار کردند و غفلتاً میدان مشق و جبهه بزرگ قزاقخانه را زیر آتش گرفتند. این مانور ماهرانه که ناگهانی انجام شد، قشون دولتی را متوحش نمود به طوری که پیش‌بینی می‌شد از حملات پی در پی آنان به قشونی که تحت فرماندهی یفرم بود کاست.

پس از ورود دسته مجاهدان عقب‌دار به شهر و کشتن سردار محیی و میرزا علی محمدخان در جنگ و تقویت قوای یفرم خان مرکز اصلی قشون دولتی از چهار طرف محاصره و روحیه قشون ملی تقویت شد و با سرسختی و اعتماد بیشتری به جنگ پرداختند و بنای تعرض و پیشرفت را گذاردند و اطراف مجلس و مسجد را از قشون دشمن پاک کردند.

... صبح روز سوم، جنگ با همان شدت روز قبل آغاز شد و با آنکه قسمت مهمی از شهر تهران به تصرف ملیون درآمده بود و در جبهه شرقی و شمال شهر، قشون دولتی شکست یافته و متفرق شده بودند و تلفات زیادی به فوج سیلاخوری و فوج ممقانی و سوارهای امیر مفخم بختیاری وارد آمده بود، قزاقخانه با سرسختی مقاومت می‌کرد و با اینکه از طرف شمال با قوای یفرم و از طرف جنوب با قوای اسدالله خان سرتیپ ابوالفتح زاده و از طرف غرب با قوای بختیاری، که بانک شاهی و تلگرافخانه را در دست داشتند و در ارتفاعات آنجا جای‌گیر شده بودند، و از طرف شرق با مجاهدین تحت فرماندهی میرزا علی محمدخان تربیت و میرزا کوچک خان، که مدرسه آلمانی را که مشرف بر قزاقخانه بود در دست داشتند، محاصره شده و زیر آتش توپ و بمب و بمب ساعتی و تفنگ قرار گرفته بود، حاضر به تسلیم نمی‌شد و به طوری که صاحب منصبان ارشد قزاقخانه پس از خاتمه جنگ نقل می‌کردند، لیاخوف، خود را برای حمله‌ای نهایی آماده می‌کرد.

آتش توپخانه دولتی، شدت روز پیش را نداشت و فقط توپهایی که در قصر قاجار و میدان مشق و دروازه شمیران قرار داده بودند به شدت آتش فشانی می‌کرد. نزدیک ظهر خبر رسید که شاه ستمگر پس از دو سال خونریزی، از سلطنت آباد فرار کرده و در سفارت روس تحصن کرده است (۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ شمسی).^{۱۴}

بدین ترتیب، با متحصن شدن محمدعلی شاه به سفارت روس، استبداد صغیر پایان یافت و لازم بود که فاتحان تهران، تشکیلات جدیدی به وجود بیاورند. میرزا علی محمدخان تربیت که در این مدت، از آزادسازی شهرهای رشت و قزوین و فتح تهران، با رشادت و تهور کم‌نظیری مجاهدتهای ارزنده‌ای کرده بود و نقش او در این عملیات خونین و خطرناک، بس خطیر و سرنوشت‌ساز بود، لذا در سازمان‌دهی جدید، جایگاهی بس مهم و کارساز یافت.

«روز ۲۷ جمادی‌الثانی که جنگ خاتمه یافت و محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شد، چهار ساعت بعد از ظهر در بهارستان، مجلس مهمی به نام مجلس عالی که عده آن در حدود پانصد نفر بود، از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی و سرداران قشون ملی و عده‌ای از وزراء و شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه‌خواه و رهبران و ملیون و تجار و روسای اصناف در میان هلهله و شادمانی هزاران نفر که برای استماع تصمیم مجلس عالی در خلع محمدعلی شاه و انتخاب احمد میرزا به سلطنت و انتخاب نایب السلطنه و انتخاب وزراء جمع شده بودند تشکیل یافت و پس از ایراد چند خطابه از طرف زعمای ملت، چون بحث و گفتگو و اتخاذ تصمیم در مجلسی که از پانصد نفر عناصر مختلف تشکیل یافته بود ممکن نبود کمیسیونی از افرادی ... برای مطالعه و طرح لایحه خواسته ملت ایران انتخاب گردید». میرزا علی محمدخان تربیت نیز از اعضای این کمیسیون بود.

«چون شور و مشورت و تعمق و مطالعه در مسائل سیاسی و امور مملکتی در مجلس عالی، که مرکب از پانصد نفر از طبقات مختلفه که با هم همفکر نبودند و تفاوت بسیار در اخلاق و عادات و حتی رسوم با هم داشتند، کار مشکلی بود و اغلب پس از بحث طولانی در مطالب مهم مورد احتیاج به جایی نمی‌رسیدند و تا حدی دستگاه دولت جدید که در آن روزها محتاج به فعالیت زیاد بود و مشکلات بسیار در پیش داشت دچار کندی و سستی شده بود لذا رهبران و



سرداران مصلحت دانستند که مجلس عالی را منحل نمایند و به جای آن یک هیئت مدیره از افراد مطلع و مورد اعتماد عمومی، مرکب از دوازده نفر به جای آن انتخاب کنند و با همان اختیارات مجلس عالی تا افتتاح مجلس شورای ملی، زمامدار مملکت باشد. مجلس عالی با این پیشنهاد به اتفاق آراء موافقت کرد و اشخاصی را که ذیلاً نام آنها برده می‌شود به عضویت هیئت مدیره انتخاب نمود و تمام اختیارات خود را به آن تفویض کرد. سپهدار اعظم، سردار اسعد، صنیع‌الدوله، تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، حکیم الملک، مستشارالدوله، سردار محیی، میرزا سلیمان‌خان، حاج سید نصرالله تقوی، حسینقلی‌خان نواب، میرزا علی‌محمدخان تربیت.

تصمیماتی که از طرف هیئت مدیره گرفته می‌شد مثل تصمیمات مجلس شورای ملی واجب‌الاجرا بود و وزرا مکلف بودند از آن اطاعت و پیروی کنند. پس از آن دادگاهی به نام «محکمه قضاوت عالی» برای تنبیه مفسدان داخلی و آنهایی که در عداد اخلاص‌گران و معاندان محسوب می‌شدند تشکیل یافت که میرزا علی‌محمدخان تربیت نیز یکی از اعضای آن بود. «بزرگ‌ترین مشکلی که در پیش بود وضع و بی‌ترتیبی کار مجاهدان بود، چون چندین هزار نفر افراد مسلح بیکار و بلا تکلیف و بدون نظم در یک شهر، طبعاً موجب اغتشاش و ناامنی و زد و خورد می‌شد هیئت مدیره برای اینکه ترتیبی در کار مجاهدان بدهد رؤسای مجاهدان را در هیئت مدیره دعوت نمود و پس از بحث و گفتگوی بسیار این طور صلاح دانستند که یک نفر رئیس مسئول و فرمانده مورد اعتماد و احترام از میان سران مجاهدان انتخاب بشود و مسئولیت امور مجاهدان از جهت معاش و نظم به او تفویض گردد. برای این منظور، رؤسای مجاهدان در عمارت شمس‌العماره جلسه‌ای تشکیل دادند و معزالسلطان سردار محیی، میرزا علی‌محمدخان تربیت و مسیویفرم را از میان خود برای ریاست و اداره امور مجاهدان انتخاب نمودند و به هیئت مدیره پیشنهاد کردند تا یکی از این سه نفر را به ریاست مجاهدان انتخاب کند.

چون موضوع ریاست مجاهدان، یکی از مسائل مهم روز بود و هر یک از سرداران و زعمای مایل بودند که یکی از دوستان خصوصی مورد اعتماد خود را به آن سمت انتخاب نمایند، بحث و گفتگو به طول انجامید و عاقبت، میرزا علی‌محمدخان تربیت به ریاست مجاهدان با اکثریت آراء انتخاب شد.^{۱۵}

در رمضان ۱۳۲۸ق عضدالملک نایب‌السلطنه درگذشت. اعتدالیون که اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند ناصرالملک را به نیابت سلطنت نامزد کردند. دموکراتها که در اقلیت بودند میرزا حسن مستوفی الممالک را شایسته این مقام می‌دانستند. این اختلاف بین اکثریت و اقلیت دامنه پیدا کرد و به مناقشه منجر شد. کار این مناقشات به عناد و برخوردهای خونین منتهی شد و در نتیجه، آقا سید عبدالله بهبهانی از اکثریت و میرزا علی محمدخان تربیت از اقلیت، جان خود را در این جدالهای کینه‌توزانه از دست دادند.

کسروی در این زمینه می‌نویسد: «از شگفتیهای تاریخ مشروطه است که چون محمدعلی میرزا مجلس را برانداخت و مشروطه‌خواهان و سردستگان هر کجا بودند گریختند یا به خاموشی گراییدند، ناگهان از میان توده، ستارخان، بی‌سواد و بزرگ‌شده بیابان به پا خاسته، با جان به کوشش پرداخت و از هر گوشه صدها مرد، از میان توده به یاری او شتافتند و جانبازانه زیر درفش او گرد آمدند و دست برادری به هم داده، جنگ را پیش بردند و روز به روز پیروزتر گردیدند و زمان به زمان بر نیرویشان افزود. کار به جایی رسید که از قفقاز صدها کسان به یاری آمدند و از گیلان و اسپهان نیز شورش پدید آمد. سیزده ماه رشته کارها در دست این برخاستگان از میان توده انبوه بود که هم، ریشه خودکامگی را کنده، بار دیگر مشروطه را به ایران برگردانیدند و هم با سیاست همسایگان برآمدند.

ولی همین که محمدعلی میرزا برافتاد و بار دیگر وزیران و بزرگان و دانشمندان و این‌گونه برجستگان به میدان افتادند و رشته کارها را به دست گرفتند در سایه خودخواهی و ناشایستگی و دغلبازی، نه تنها کاری از پیش نبرده، کشور را دچار آشفتگی گردانیدند و با سیاست همسایگان نتوانستند برآمد. یک گناه بزرگ‌ترشان این بود که آن دسته‌های جانبازان و مردان غیرتمند را نیز فدای خودخواهی و سیاهکاری خویش ساختند.

این داستان از یک سو نمونه‌ای است که با پاکدلی و جانفشانی، هر کاری پیش می‌رود و با دغلبازی و نیرنگ‌کاری هیچ کاری پیش نرود و از سوی دیگر، دلیل است که توده انبوه ایران، شایستگی خود را از دست نداده و همه ناشایستی از آن سررشته‌داران بوده. از سخن خود دور نیفتیم، کشاکش دو دسته بالا گرفته، جلو کارها را نگه می‌داشت. مجاهدان نیز به چندین بخش



شده، حیدرعمو اوغلو و علی محمدخان تربیت، افزار کار تقی زاده گردیدند و بختیاران به پیروی سردار اسعد و پشتیبان اعتدالیان بودند.^{۱۶}

«اعتدالیون و طرفداران بهبهانی به انتقام خون آن مرحوم بر آن شدند که چند نفر از رؤسای متنفذ دموکراتها از آن جمله تقی زاده، میرزا علی محمدخان و حیدرعمو اوغلو و حسینقلی خان نواب را از میان بردارند و برای عملی کردن این منظور، عده‌ای از مجاهدان قفقازی را که از دسته سردار محیی بودند مأمور نمودند. چون تقی زاده در آن ایام کمتر آمد و شد می‌کرد و کاملاً مراقب خود بود و عده‌ای هم مسلح، حفاظت و پاسبانی او را عهده‌دار شده بودند به او دست نیافتند، ولی در یکی از همان ایام، مجاهدان مذکور با حیدرعمو اوغلو در خیابان چراغ گاز روبه‌رو شدند و به طرف او حمله بردند، ولی از حسن اتفاق، خانه ضیاء السلطان در همان نزدیکی بود و حیدرخان توانست با چابکی، خود را در آن خانه بیندازد و از چنگ حمله‌کنندگان نجات یابد. یکی از شبها که حیدرخان مهمان مدیرالصنایع بود و با چند نفر از رفقاییش که همگی با موزر مسلح بودند به طرف خانه میزبان می‌رفتند جمعی که در کمین او بودند از کمین‌گاه بیرون آمده و به طرف او حمله بردند و چند تیر هم میان طرفین رد و بدل شد، ولی باز به حیدرخان آسیبی نرسید و جان به سلامت بدر برد.

میرزا علی محمدخان تربیت که به شجاعت و پاکدامنی خود اعتماد داشت و بی‌پروا و بدون مستحفظ در شهر حرکت می‌کرد، نهم مرداد (۱۲۸۹ شمسی) نیم ساعت از شب گذشته که هنوز هوا کاملاً تاریک نشده بود با میرزا عبدالرزاق خان برای انجام کاری در درشکه نشسته، به طرف لاله‌زار روانه شدند. در چهار راه مخبرالدوله، مورد حمله عده‌ای از مجاهدان دسته معزالسلطان سردار محیی قرار گرفتند و هر دو نفر کشته شدند.

حقاً باید اعتراف کرد که کشته شدن میرزا علی محمدخان که در شجاعت و پاکدامنی و متانت، در میان مجاهدان بی‌نظیر بودن فقدان بزرگی بود که موجب تأسف همه آزادیخواهان، حتی دشمنان دموکراتها گردید و مملکت را از داشتن فرزندی رشید و لایق بی‌نصیب کرد.^{۱۷}

رحیم رضازاده ملک از قول دکتر عبدالحسین نوائی می‌نویسد: «حدس اعتدالیون در اینکه باید قاتل مرحوم بهبهانی از طرف دموکراتها باشد صحیح بود. ولی بعدها معلوم شد که مرتکب

قتل، یکی از مجاهدان قفقازی بود که نسبت به حزب دموکرات تمایل داشت و این شخص همان است که در تبریز به خانه میرزا حسن مجتهد بمب انداخته بود. مرحوم حاج سید نصرالله تقوی که از اعتدالیون بود تا مدت‌ها عقیده داشت که این قاتل میرزا علی محمدخان تربیت بوده و چند سال بعد که فهمید در شب واقعه، مرحوم تربیت در شمیران بوده از اشتباه خود بیرون آمد.^{۱۸}

تقی‌زاده نیز در این زمینه می‌نویسد: «میرزا علی محمدخان با حاجی سیدابوالحسن علوی پدر بزرگ علوی خیلی رفیق بود. در جواب حاج سید نصرالله تقوی که اعتدالی بود و با هم به مکه و پاریس رفته بودند و پرسیده بود آیا میرزا علی محمدخان، آقا سید عبدالله را کشته، گفته بود ما شب و روز با هم بودیم. در همان ایام رفته بودیم به شمیران و اصلاً به شهر نیامده بودیم. این شخص وقتی شنید خیلی متنبه شد».^{۱۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۳۲ و ۷۴۳.
۲. مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۵۲.
۳. کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۲۷.
۴. روزنامه ایران نو، شماره اول، دوره دوم، ۱۹ شوال ۱۳۲۸ق به نقل از حیدر عمواغلو؛ در گذر از طوفانها، تألیف رحیم رئیس‌نیا، ص ۱۸۲.
۵. طاهرزاده، بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، ص ۴۰۹.
۶. زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج فشار، ص ۲۲ و ۹۳.
۷. همان.
۸. فخرائی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطه، ص ۱۹۸.
۹. کسروی، همان، ص ۸-۹.
۱۰. فخرایی، همان، ص ۱۴۶.
۱۱. ملک‌زاده، همان، ص ۱۱۵۸.
۱۲. کسروی، همان، ص ۲۴.
۱۳. فخرایی، همان، ص ۱۵۲.
۱۴. ملک‌زاده، همان، ص ۲۱۱۹-۱۱۶۲.
۱۵. ملک‌زاده، همان، ص ۱۲۳۷، ۱۲۵۶ و ۱۲۸۱.
۱۶. کسروی، همان، ص ۱۲۸.
۱۷. ملک‌زاده، همان، ص ۱۳۳۸.
۱۸. رضازاده ملک، رحیم، چکیده انقلاب حیدرخان عمواغلو، ص ۲۰۷.
۱۹. زندگی طوفانی، ص ۱۴۴.